**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010818**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که در مثال جایی که شک داریم فرزند در هنگام مرگ پدر بر کفر خودش باقی مانده یا مسلمان شده استصحاب عدم موت مادام الولد کافرا جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. آقای صدر فرمودند که این استصحاب مثبت هست، چون ما دو فرد داریم، یک فرد موت مادام الکفر، یعنی دو فرد از موضوع داریم، موت عند الکفر، این موضوع هست برای ارث بردن سایر ورثه. این موت عند الکفر دو فرد دارد. یکی در زمان اوّل، در زمانی که پسر کافر هست، یکی در زمان، یعنی زمانی که پسر مسلمان شده، در زمانی که پسر مسلمان شده کفر موت عند الکفر وجداناً منتفی هست و در زمانی که پسر نمی‌دانیم مسلمان شده یا مسلمان نشده، یعنی در زمان کفرش استصحاب عدم موت پدر می‌کنیم. اثر برای صرف الوجود است، ما با ضمیمه کردن استصحاب عدم یک فرد با وجدانی بودن عدم فرد دیگر می‌خواهیم نتیجه بگیریم که صرف الوجود نیست و این مثبت است. آقای صدر بنابر تقریرات آقای حائری در ادامه یک نکته‌ای را دارند.

می‌گویند: «نعم، لو فرض احتمال بقاء حياة الأب إلى الآن و عدم انتقاضها رأساً، جرى استصحاب عدم الموت، و لا يكون مثبتاً؛ لأنّنا نُجري عندئذ استصحاب عدم صرف الوجود للموضوع، أي: استصحاب عدم الجامع رأساً، و لا نحتاج إلى ضمّ الوجدان إلى الأصل»

این تعبیری هست که اینجا دارد. من متوجه این مطلب نشدم که احتمال بقای حیات اب تا زمانی که می‌خواهیم استصحاب کنیم چه دخالتی در این بحث دارد؟ فرض این است که یک زمان پدر زنده بوده، و پسر کافر بوده. در این زمان هیچ یک از دو فرد که برای موضوع ارث تصویر می‌شود، هیچکدامشان موجود نبوده، پس صرف الوجود موجود نبوده دیگر. حالا چه الآن پدر حیات داشته باشد، نداشته باشد، به اینها ربطی ندارد. این چی است ایشان این را برای استصحاب عدم صرف الوجود شرط می‌کند که:

«نعم، لو فرض احتمال بقاء حياة الأب إلى الآن»

بله، یک نکتۀ دیگر هست ظاهراً این دو تا قاتی شده. آن این است که استصحاب صرف الوجود معارض با یک استصحاب صرف الوجود دیگری است، آن توضیح ذلک این است که بالأخره فرض این است پدر مرده. وقتی پدر مرده پسر یا مسلمان است، خودش ارث می‌برد، یا کافر است سایر ورثه ارث می‌برند. استصحاب، یعنی یا موضوع موت الأب عند اسلام الپسر هست، اسلام الولد هست، که موضوع هست برای ارث خود فرزند. یکی موت الاب عند کفر الولد هست که موضوع هست برای ارث سایر ورثه. هر دو این موضوعات در زمان سابق نبوده، به دلیل این که موت نبوده، در زمان حیات هیچ یک از این دو تا موضوع مرکب نبوده. پس اگر استصحاب صرف الوجود موت الأب و کفر، استصحاب عدم صرف الوجود موت الأب به علاوۀ کفر الولد را بخواهیم بکنیم معارض هست با استصحاب عدم صرف الوجود موت الأب به علاوۀ اسلام الولد. این معارضه در جایی هست که ما تا زمان کنونی علم به چیز نداشته باشیم، حیات ولد نداشته باشیم. چون وقتی علم داریم که پدر مرده علم پیدا می‌کنیم که یکی از این دو موضوع فعلی شده، و آن یا ارث الولد فعلی شده یا ارث سایر الورثه موضوع ارثش فعلی شده. بنابراین معارضه می‌کند. این که اینجا دخالت در این بحث دارد، این بحث احتمال بقاء حیات الأب این هست. البته این هم درست نیست، حتی، چون بحث احتمال بقاء حیات الاب الی الآن موضوعیت ندارد. بالأخره یک زمان پدر می‌میرد دیگر، در آینده، یا الآن یا در آینده. استصحاب لازم نیست استصحاب استقبالی هم حجت است دیگر. ما می‌گوییم بالأخره این صرف الوجود، این یک صرف الوجودی وجود داشته است در مورد که موضوع هست برای ارث الولد که عبارت است از موت الأب و اسلام الولد. این صرف الوجود یک زمان قطعاً نبوده، احتمال دارد در آینده تحقق پیدا کرده باشد. یک صرف الوجود دیگری داریم موت الأب و کفر الولد. این موضوع هست برای ارث سایر ورثه. این هم احتمال دارد تحقق پیدا کرده باشد الآن یا آینده. ولی قطعاً یکی از این دو تا تحقق دارد. چون بالأخره یک زمان بابا می‌میرد دیگر.

**شاگرد:** علم اجمالی استقبالی که دیگر مانع تحقیق

**استاد:** نه، مانع هست. الآن فعلیت دارد. متعلّقش لازم نیست آینده باشد. تنجیز می‌کند

**شاگرد:** تحقق موضوعش، شرط تحقق موضوعش

**استاد:** باشد، ولو در آینده باشد، چیزش الآن باشد کفایت می‌کند.

**شاگرد:** یعنی در آینده اجمالی نیست چون می‌دانیم که مسلمان شده

**استاد:** نه، این که کدام یک از این هنگام موت اب، نه، هنگام موت أب اسلام الولد تحقق پیدا کرده یا کفر الولد تحقق داشته.

**شاگرد:** ظاهرش این است که اسلام ولد

**استاد:** نه، اسلام ولد یک زمان تحقق دارد، یک زمان که اسلام تحقق دارد ولی آن اسلام کنار حدوث الموت بگیرید، با حدوث موت اسلام الولد همراه است یا کفر الولد همراه است؟ اگر اسلام ولد با حدوث موت همراه باشد، ولد ارث می‌برد. اگر کفر الولد با موت الأب همراه باشد سایر ورثه ارث می‌برند، اینها معارض هستند.

**شاگرد:** علم اجمالی

**استاد:** علم اجمالی نسبت به آینده منجز است بله، چون الآن اثر دارد. یک طرفش وقتی فعلی باشد کفایت می‌کند دیگر. حالا هر زمانی که چیز شد همان زمان شما علم اجمالی جاری کنید.

**شاگرد:** الآن استصحاب جاری می‌شود شاید برایش علم اجمالی منحل است.

**استاد:** نه حتماً منحل می‌شود. یعنی چون، الآن هیچکدامشان از همدیگر ارث نمی‌برند، عیب ندارد. این مهم نیست. آن زمانی که ما احتیاج داریم زمانی است که چیز باشد. یقین داشته باشیم که مرگ تحقق پیدا کرده، اصلاً ما ارث را هنگام مرگ پدر می‌خواهیم ارث را چیز کنیم دیگر، از پدر می‌خواهد ارث ببرد. نمی‌دانیم هنگام مرگ پدر سایر ورثه ارث می‌برند یا ولد ارث می‌برد، حالا مهم نیست. قبل از مرگ که نمی‌خواهیم استصحاب کنیم، استصحاب فایده ندارد. این است که این بحث که ایشان مطرح کرده، مثلاً به آن نکته‌اش چیز دیگری هست، احتمال بقای حیات الأب، احتمال بقای حیات الأب تأثیرش در این هست که ما علم اجمالی پیدا بکنیم که با احتمال بقای حیات الاب علم اجمالی حاصل نمی‌شود یا استصحاب اثر ندارد. بنابراین بحث‌ها این است، نه این بحثی که ایشان اینجا طرح کردند. حالا من یک مقدار در این بحث فکر کردم متوجه شدم یک نکته‌ای اینجا بوده که ما غفلت کردیم کل این بحث‌هایی که از اوّل تا آخر می‌کردیم این بحث‌ها، بحث‌های نادرستی است. آن نکته این است که اصلاً اینجا دو فرد نداریم، این که ما دو فرد اینجا مطرح کردیم که حالا این دو فرد از سنخ کلی‌اند، از سنخ فرد مرددند، آن بحث‌ها و همۀ این حرف‌ها را مطرح کردیم و این که آیا حکم فعلی ملاک هست یا حکم تقدیری هم کافی هست، همۀ آن بحث‌ها آنها یک مقدمه‌اش این بود که ما دو فرد داریم، این مطلبی که آقای شهید صدر مطرح می‌کنند که صرف الوجود اینجا مطرح است اصلاً درست نیست. اینجا نه صرف الوجود هست نه فرد مردد، هیچکدامشان نیستند. توضیح ذلک این است که یک بحثی هست در اصول که قضایای شرعیه، کبرویات شرعیه به نحو قضیۀ حقیقیه جعل می‌شود. حالا این مورد بحث است که درست است یا درست نیست. چون قضیۀ حقیقیه دو معنا برایش هست، یک معنا این هست که قضیه‌ای که اختصاص به زمان حال ندارد، موضوعی که در زمان آینده هم تحقق پیدا می‌کند آن را هم شامل می‌شود. این یک معنا برای قضیۀ حقیقیه می‌شود تصویر کرد، به این معنا درست است، قضایای شرعیه موسمی نیست، ناظر به خصوص آن زمان نیست، ظاهر قضایای شرعیه این هست که در موضوع زمان آینده را هم در بر می‌گیرد. ولی بحث منطق قضیۀ حقیقه این نیست. قضیۀ حقیقیه موضوعات مقدرة الوجودی که تحقق هم پیدا نمی‌کنند را هم شامل می‌شود. روی همین جهت می‌گویند که موطن قضایای حقیقیه عالم نفس الامر هست که اوسع از وجود است، یک همچین بحث‌هایی هست. این که ما قضایای شرعیه به نحو قضایای حقیقیه به این اصطلاح منطقی باشد این روشن نیست. حالا من می‌خواهم بگویم فرض کنید که به این شکل باشد. آیا افرادی که محال است تحقق پیدا کند، آن افراد را هم شامل می‌شود؟ اصلاً افرادی که محال است تحقق پیدا کند، این که دیگر شامل نمی‌شود، فرض کنید که ما در بحث این مثالی که آقای حائری اینجا زده بودند آن این بود که در این اتاق فیل اگر باشد موضوع هست برای احترامش، رفاهش مثلاً. پشه باشد موضوع هست برای رفاه پشه. خب حالا فرض کردیم ما این دو تا با همدیگر امکان تحقق ندارند، یکی‌شان حتماً تحقق پیدا می‌کنند. ولی هر کدامشان روی‌شان دست بگذاریم امکان تحقق دارند. حالا این که فرض کنید ما می‌گوییم به نحو قضیۀ مقدره، می‌گوییم شارع مقدس گفته اگر پشه در این اتاق باشد رفاهش را فراهم می‌کنیم. اگر فیل در این اتاق باشد رفاهش را فراهم می‌کنیم. ولی حالا آیا این که می‌گوید اگر پشه در این اتاق باشد رفاهش را فراهم کن اطلاق دارد نسبت به صورتی که پشه در این اتاق نیست؟ اجتماع نقیضین که محال است، یعنی هم پشه باشد و هم پشه نباشد، یعنی اطلاق احوالی نسبت به صورتی که پشه در اتاق نیست که ندارد که، یعنی مقدرة الوجود هم وجود پشه باشد، وجود پشه در ظرف عدم وجود پشه که این مقدرة الوجود نیست.

**شاگرد:** اگر می‌بود، الآن محال نیست ولی اگر می‌بود

**استاد:** یعنی در آن ظرف با آن ظرف، در آن ظرف محال است، در آن ظرف چیزش هم محال است.

**شاگرد:** امتناعیه می‌گیرید

**استاد:** نه دقت بفرمایید، در ظرفی که، در ظرف استحاله را داریم می‌گوییم. می‌گوییم که در فرض نبودی که همراه با نبود بود باشد. خب ببینید ما بحث در این هست که شما اینجا دو تا فرد برای طبیعت دارید در نظر می‌گیرید. می‌گویید یکی، این دو تا فرد تفاوتشان چی است؟ دو تا فرد می‌گویید موت پدر و کفر پسر. می‌گویید موت پدر و کفر پسر یکی در زمان مادام کون الپسر کافرا، یکی زمان اسلام پسر. در زمان اسلام پسر که موت پدر و کفر پسر معنا ندارد، محال است، اجتماع نقیضین است. تفاوت این دو فرد در این است که یک فردش اسلام درش مفروض گرفته شده، با فرض اسلام ولد موت الاب و کفر الولد که محال است تحقق پیدا کند. پس این فرد دیگر چی چی است؟ اصلاً فرد تحقق ندارد که این بحث‌ها را همه را می‌کنید.

**شاگرد:** زمانه داریم می‌گوییم، آن زمانی که مسلمان شده موضوع کس دیگری است.

**استاد:** نه با قید مسلمان بودن.

**شاگرد:** چرا با قید مسلمان بودن؟

**استاد:** چون فرض این است که تفاوت این دو فرد این است.

**شاگرد:** خب با قید مسلمان بودن می‌گوییم دیگر آن زمان موضوع نیست.

**استاد:** نه اصلاً این موضوعی تحقق ندارد. موضوع محال است تحقق هم موضوع نیست دیگر. بنابراین اگر باشد، اگر باشد ندارد. شما می‌خواهید استصحاب عدمش بکنید.

**شاگرد:** نیاز به اگر باشد ندارد.

**استاد:** نه دیگر نیاز به اگر باشد ندارد. می‌گوید بحث این هست، اثر برای صرف الوجود نیست، یعنی شارع مقدس ببینید، شارع مقدس نگفته کلی موت الأب و کفر الولد چه کفر الولدی که در زمان کفر الولد باشد، چه کفر الولدی که در زمان اسلام الولد باشد، این است؟ معنای کلی این است دیگر. کلی یعنی دو تا فرد اینجا باید تحقق داشته باشد. موت الأب و کفر الولد دو تا فرد دارد، دو تا فرد که ندارد، یک فرد دارد. اگر بخواهد تحقق پیدا کند در زمان کفر الولد است، در زمان اسلام الولد که امکان تحقق ندارد.

**شاگرد:** معلوم است شهید صدر زمان اسلام و زمان کفر نبود، زمان اول و زمان دوم

**استاد:** زمان دوم بله، زمان فارق این زمان‌ها اسلام و کفر است دیگر، یعنی عمود زمان که اصلاً نیست، بحث ما نسبت به چیز نسبی می‌سنجیم. اصلاً آن چیزی در آن زمان تشکیل می‌دهد، آن چیزی که آن زمان را زمان می‌کند زمان اسلام الولد است. در زمان اسلام الولد که این موضوع محال است تحقق پیدا کند.

**شاگرد:** ایشان می‌گوید بالوجدان این محال است.

**استاد:** نه محال است یعنی حکم هم نمی‌تواند داشته باشد. یعنی حکم کلی نیست، این را دقت کنید، حکم الکلی نیست، به نحو تقدیری‌اش هم موجود نیست.

**شاگرد:** به نحو تقدیری باشد، می‌گوییم آقای حائری را تقدیری درست کردیم

**استاد:** نه، بنابراین کلی نیست دیگر، فرد است. یعنی آن چیزی که شارع حکم جعل کرده برای این اصلاً جعل نکرده، برای آن یکی جعل کرده، تمام شد، اصلاً کلی نیست. شما می‌گویید حکم برای کلی است، صرف الوجود است، یا برای آقای حائری، هیچ فرق ندارد. همۀ بحث‌هایی که ما می‌کردیم چه بخواهید فرد مردد بگیرید، چه مطلق الوجود که تعبیر آقای حائری بود، چه صرف الوجود که تعبیر آقای صدر بود، همۀ اینها مبتنی هست دو تا فرد تصویر بکنیم. یک فرد بیشتر تصویر نمی‌کنیم، تمام شد. کل این بحث اصلاً مبتنی بر آن بود که ما دو فرد تصویر بکنیم. آن حرف‌ها به نظر می‌رسد که از اوّل حرف‌های ناتمامی است. واضحش قضیه این است که اصل حالا دیگر من وارد جزئیات بحث آینده نمی‌شوم. اصل این فکر را اینجا از فرمایش مرحوم آقای خویی ایجاد شده. مرحوم آقای خویی عقیده‌شان این هست که استصحاب هم در معلوم التاریخ جاری می‌شود هم مجهول التاریخ. چون لازم نیست حتماً به ملاحظۀ عمود زمان باشد. به ملاحظۀ زمان نسبی هم می‌تواند باشد. اطلاق ادله زمان نسبی را هم شامل می‌شود. یک مشکلی ایشان با آن مواجهه شده، آن مشکل این است که اگر این مطلب تمام باشد در مورد ادلۀ استصحاب باید دو تا استصحاب با همدیگر معارضه کند. چون مورد ادلۀ استصحاب این هست که نمی‌دانم موقعی که من نماز می‌خواندم لباسم پاک بود یا پاک نبود، استصحاب بقای طهارت ماء در زمان لباس که نتیجه‌اش این می‌شود که من نماز متطهراً خواندم. آقای خویی می‌فرمایند این استصحاب معارض هست با استصحاب عدم وقوع صلاة عند طهارة اللباس. اگر بخواهد نماز من صحیح باشد باید یک نمازی عند طهارة البدن تحقق داشته باشد. قبل از این که من نماز بخوانم نماز عند طهارة البدن که نبوده، نمی‌دانم تا زمان طهارت بدن نماز عند طهارة البدن تحقق پیدا کرده یا تحقق پیدا نکرده. نگویید زمان نماز معلوم است، من می‌دانم کی نماز خواندم. نه استصحاب در معلوم التاریخ هم جاری می‌شود، نسبت به زمان واقعی طهارت. چون بالأخره یک زمانی طهارت حاصل شده یا خواهد شد در آینده دیگر. بنابراین استصحاب عدم وقوع نماز عند طهارة الثوب این را شما بخواهید جاری کنید. خب این دو تا با همدیگر معارضه می‌شود. آقای خویی آن وقت در صدد این هستند که استصحاب عدم وقوع نماز عند طهارة الثوب را بگویند جاری نمی‌شود، یک بیاناتی که آقای صدر به آن پرداختند و فرمودند این بیانات درست نیست، همینجور هم هست درست نیست، ما نمی‌خواهیم وارد این بیانات آقای خویی بشویم.

آقای صدر در اینجا وارد یک فضای دیگر می‌شوند. می‌گویند مطلب آقای خویی درست است که استصحاب عدم جزء الموضوع الی انقضاء الجزء الآخر یا مادام الجزء الآخر موجوداً به غرض نفی حکم جاری نمی‌شود، ولی نه به بیانات آقای خویی. این بیانی که آقای خویی اینجا تصویر می‌کنند و مثبت می‌دانند و امثال اینها. اصل بحث‌ها یعنی آن چیزی که الهام بخش مرحوم آقای صدر بوده کلام مرحوم آقای خویی بوده که البته ایشان می‌گوید آقای خویی این را در یک فرع خاصی مطرح کردند، این را اگر تعمیم بدهیم می‌شود همین حرف ما که در حاشیۀ آقای حائری می‌گویند که آقای خویی در درس‌های فقهی‌شان این را تعمیم داده و اختصاص نداده. و بعضی از تقریرات اصولی‌شان. ولی اصل قضیه این هست که بنابر تحقیق اصلاً استصحاب در معلوم التاریخ جاری نمی‌شود، و نکتۀ عدم جریان استصحاب در معلوم التاریخ هم نکته‌ای هست که استصحاب همیشه به ملاحظۀ عمود زمان است، نه استصحاب به ملاحظۀ زمان نسبی. این که استصحاب به ملازمۀ زمان نسبی باشد این درست نیست، ما قبلاً این مطلب را گفتیم. وقتی این بحث‌ها بشود این تفریعات و امثال اینها همه از بین می‌رود. اینجا یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم، نتیجۀ بحث این می‌شود که ما در مجهولَیْ التاریخ می‌گوییم استصحاب ذاتاً جاری نمی‌شود نه از باب تعارض. ولی نکتۀ عدم جریان استصحاب در مجهولی التاریخ این هست که شما در مجهولی التاریخ اگر بخواهید استصحاب کنید باید نسبت به حادثۀ دیگر بسنجید. چون نسبت به عمود زمان آن اثری ندارد. آن چیزی که هست ببینید فرض کنید من یک زمانی بوده پدر نمرده بوده، و پسر کافر بوده. نمی‌دانیم موت الپدر مقدم هست یا اسلام پسر؟ سه تا زمان داریم. زمان اوّل، زمانی هست که موت الپدر نبوده است، اسلام پسر هم نبوده است. من استصحاب می‌خواهم، اگر استصحاب نسبت به عمود زمان در نظر بگیریم در زمان دوم ممکن است اسلام تحقق پیدا کرده باشد. خب شما استصحاب کنید تحقق اسلام را. چه فایده‌ای دارد؟ معلوم نیست که زمان دوم موت آن زمان تحقق پیدا کرده باشد. استصحاب اسلام در جایی که موت تحقق پیدا کند اثر دارد، زمان دوم، نسبت به عمود زمان شما در نظر بگیرید، در زمان دوم موت پدر که ثابت نیست که این فایده داشته باشد، از آن طرف استصحاب بقای حیات را بکنید. استصحاب بقای حیات تا زمان دوم. بگویید تا زمان دوم باقی بوده است. حالا می‌خواهید چه کار بکنید؟ می‌خواهید نتیجه بگیرید که حیاتش باقی بوده پس آن کفر، یعنی در صورتی بقای حیات اثر دارد که آن کفر ادامه نداشته باشد و الا اگر کفر ادامه داشته باشد، کفر در زمان سوم مثلاً تبدیل به اسلام شده باشد باز ارث می‌برد دیگر. چون در زمان سوم هم موت تحقق پیدا کرده هم اسلام تحقق پیدا کرده. به هر حال ببینید این استصحاب‌های مختلفی که ما می‌خواهیم تصویر بکنیم باید نسبت به حادثۀ دیگر بسنجیم تا اثر داشته باشد. استصحاب بقاء الحیات الی زمان، مادام کون آن یکی کافراً. مادام کافراً آن زمانش مشخص نیست که کفرش تا کی ادامه داشته. یا استصحاب بقاء الکفر الی زمان واقعی موت. آن زمان واقعی موت که مشخص نیست تا کی بوده. این است که اثر برای جایی هست که ما ملاحظۀ شیء را به ملاحظۀ زمان، عمود زمان ملاحظه نمی‌کنیم، به صورت نسبی ملاحظه می‌کنیم. ما عرض کردیم نه اینها عرفی نیست، ادلۀ استصحاب فقط در جایی که به ملاحظۀ عمود زمان ملاحظه می‌شود. بنابراین در مجهول التاریخ و مجهولَیْ التاریخ جاری نمی‌شود فقط در معلوم التاریخ جاری می‌شود. اصلاً جاری نمی‌شود در مجهولی التاریخ اصلاً جاری نمی‌شود. نه معارضه می‌کنند، اصلاً جاری نمی‌شود. فقط در معلوم التاریخ جاری می‌شود. یعنی مورد از مجهولی التاریخ این هست، در مجهولی التاریخ جاری نمی‌شود چون به ملاحظۀ زمان مجهول باید جاری کنیم. جایی که یکی‌شان مجهول التاریخ باشد یکی‌شان معلوم التاریخ باشد در آن مجهول التاریخ جاری می‌شود به ملاحظۀ زمان معلوم، به ملاحظۀ عمود زمان. بنابراین این بحث‌ها دیگر خیلی چیز ندارد. فقط من اینجا یکی دو تا نکته را ضمیمه بکنم و بحث را جمع کنم. در خیلی از این فروعات این مسئله، مثلاً در آن مثالی که ما داشتیم ممکن بود یک تفصیلاتی در مسئله قائل بشویم بین این که آیا ما اسلام را شرط الارث می‌دانیم، شرط ارث ولد می‌دانیم؟ یا کفر الولد را مانع از ارث ولد می‌دانیم؟ خب شبیه این بحث در خیلی جاها آقایان مطرح کردند، مثلاً در لباس مصلّی گفتند آیا طهارت شرط لباس است یا نجاست مانع است؟ و بعد آثاری بر اینها خواستند بار کنند. در ما نحن فیه هم اگر همچین چیزهایی ممکن است، تفصیلاتی بدهیم و امثال اینها. ولی به نظر می‌رسد که عرفاً اینها فرقی ندارد، بین این که طهارت را شرط لباس بدانیم یا نجاست را مانع بدانیم. در ما نحن فیه هم اسلام ولد را شرط بدانیم برای ارث بردن ولد یا کفر الولد را مانع بدانیم، امثال اینها. اینها تفاوت‌هایی ندارد، به اصطلاحی که، به اصطلاح ادبیاتی که در این بحث‌ها ما دنبال می‌کردیم آن این است، بین کفر ولد و عدم اسلام ملازمه فقط در مقام واقع نیست. ملازمۀ ظاهریه هم هست. یعنی اگر ما عدم اسلام ولد را مثلاً ثابت کردیم ظاهراً کفرش ظاهراً ثابت می‌شود. یعنی اگر شما گفتید نسبت به عدم اسلام یک زمان عدم اسلام داشتید، استصحاب عدم اسلام را می‌کنیم، خب کفر هم ظاهراً می‌شود اثبات کرد. همچنین عدم کفر با اسلام ملازمۀ ظاهریه هم دارد. این است که اینجور نیست که ما بتوانیم بگوییم در مقام ظاهر این لباس پاک است، ولی عدم النجاسة را ندارد. یعنی اگر ظاهراً ما می‌گوییم لباس پاک است، یعنی نجاست ظاهراً منتفی است، عدم المانع تحقق دارد. این که نمی‌دانم وجود الشرط را ما اثبات کنیم یا عدم المانع را بخواهیم اثبات کنیم مهم نیست در این بحث‌ها. چون اینها ملازمۀ در مقام ظاهر هم دارند. این است که حالا در فروعاتش من خرد نمی‌شوم. علاوه بر این آن نکته‌ای را هم که همیشه در این بحث‌ها ما متذکر می‌شدیم. یک وقتی عرف بین این که نجاست مانع لباس باشد با این که طهارت شرط صحت نماز باشد تفاوت قائل نیستند، نقل به معنا می‌کند. اثباتاً ما نمی‌توانیم از ادلۀ اثباتی استظهار کنیم که شارع مقدس شرط را طهارت را قرار داده یا نجاست را مانع قرار داده. این اشکالاتی که همیشه در این مسائل

**شاگرد:** مگر این که قضایای قرآن و اینها

**استاد:** بله، حالا قرآن و اینها همین هست و اینها. حالا آن بله در قرآن یا چیزهای که قبل داریم که نقل به لفظ شده، مثل خطب، مثل زیارات که مقید به نفس چیز بوده. این اشکال نیست ولی آن اشکالات قبلی ما هست. این اشکال در

**شاگرد:** قرائنی هم داریم چون اصلش امضائی است و اسلام گفته کفر مانع است

**استاد:** حالا آن کدامش درست است، کدامش غلط است اینها خیلی مهم نیست در این بحث‌ها حالا این که بخواهیم در خط این. حاج آقا می‌فرمودند من یک موقعی داشتم به این مطلب فکر می‌کردم که در بحث این که شک در بعد از اتمام سجدتین باید باشد تا صحیح باشد می‌گفتند رفتم در ادله ببینم که شک بعد از اتمام سجدتین موضوع برای صحة صلاة قرار گرفته یا شک قبل از اتمام سجدتین موضوع برای بطلان صلاة قرار گرفته. گفتم بروم اثباتاً ادله را ببینم. بعد به ذهنم رسید اینها چه فرق‌های عرفی دارند که شک بعد از اتمام سجدتین موضوع برای صحت باشد این نکاتی که اینجا عرض کردم دقیقاً همان فرمایش حاج آقا است که با این سه نکته‌ای که عرض کردم اینجا جاری می‌شود. این است که من دیگر وارد بحث‌های بعدی و اینها نمی‌شوم و تطبیقات اینها را می‌گذریم می‌رویم توارد حالتین ان شاء الله. بعد بحث‌های دیگری اینجا مفصل اینجا هست، بحث توارد حالتین را بحث می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان